

غزل زیر در جلسه شانزدهم گروه (مورخ: جمعه، 16 تیر ماه 1385) شرح و بررسی شده است.

شرح غزل با مطلع:

«بارها گفته ام و بار دگر می گویم/ که من دلشده این ره نه به خود می پویم»

بارها گفته ام و بار دگر می گویم
که من دلشده این ره نه به خود می پویم

در پس آینه طوطی صفتم داشته اند
آن چه استاد ازل گفت بگو می گویم

من اگر خارم و گر گل چمن آرایی هست
که از آن دست که او می کشدم می رویم

دوستان عیب من بی دل حیران مکنید
گوهری دارم و صاحب نظری می جویم

گر چه با دلق ملمع می گلگون عیب است
مکنم عیب کز او رنگ ریا می شویم

خنده و گریه عشاق ز جایی دگر است
می سرایم به شب و وقت سحر می مویم

حافظم گفت که خاک در میخانه مبوی
گو مکن عیب که من مشک ختن می بویم

بیت اول:

بارها گفته ام و بار دگر می گویم
که من دلشده این ره نه به خود می پویم

دلشده: دل از کف داده، آنکه دلش رفته و از اختیار او بیرون است.
به خود: به اختیار خود

این بیت و 2 بیت بعدی، اندیشه جبرگرایانه حافظ را نشان می دهد. حافظ هر آنچه رخ داده و می دهد و آنچه هست را به روز ازل و آنچه در آنجا مقدر شده است، نسبت می دهد و بیان می دارد که هر چه هستیم، خار یا گل، این ها را در جای دیگر تعیین کرده اند و دست من و تو نیست. (رجوع شود به مقاله جبر حافظی)

بیت دوم:

در پس آینه طوطی صفتم داشته اند
آن چه استاد ازل گفت بگو می گویم

ظاهراً برای آنکه به طوطی سخن گفتن بیاموزند، آن را در پیش آینه ای می ایستاند و تعلیم دهنده در پشت آینه، به طوری که طوطی او را نبیند، حرفهایی به او تلقین می کند. طوطی که فقط خود را در آینه می بیند، تصور می کند که این حرفها را خودش زده است و لذا به وجد می آید و شنیده ها را تقلید می کند.

استاد ازل: خداوند. در جایی دیگر حافظ او را سلطان ازل خوانده است.

بیت سوم:

من اگر خارم و گر گل چمن آرایی هست
که از آن دست که او می کشدم، می رویم

می کشدم: می کاردم (فعل مضارع از کاشتن)

چمن آرا: باغبان

خوبی یا بدی ما در دست ما نیست، پروردگاری هست که ما را پرورش می دهد؛ از آن گونه که او ما را می کارد و پرورش می دهد ما می رویم. این باغبان ماست که به هر شیوه که بخواهد، ما را می آراید.

بیت چهارم:

دوستان عیب من بی دل حیران مکنید
گوهری دارم و صاحب نظری می جویم

حیران: حیرت زده، کسی که در تامل و اندیشه در نظام عالم و در جستجوی حق و حقیقت است.

من، گوهر و استعدادی دارم و در جستجوی صاحب نظری می گردم تا آن را بشناسد و قدر و بها دهد.

باطن انسان گوهری گرانبه است. این گوهر بی مانند وقتی به اوج و منزلت واقعی خود دست می یابد که در اختیار گوهر شناسی صاحب نظر قرار گیرد. بنابراین سالك باید در جستجوی این گوهر شناس، هر چه در توان دارد، بکوشد.

بیت پنجم:

گر چه با دلق ملمع می گلگون عیب است
مکنم عیب کز او رنگ ریا می شویم

دلق: خرقة

دلق ملمع: جامه وصله وصله صوفیان که چون از رنگهای گوناگون وصله یافته، رنگارنگ است.
دلق ملمع، در واقع جامه ریا و تزویر است.
منظور حافظ اینست که: من شراب می نوشم تا بدانند غرض من از این خرقة پوشیدن،
تظاهر و ریاکاری نیست.

یک دلیل آنکه باده خواری و مستی در کنار "ملال از زهد ریایی" مطرح می شود اینست
که به طنز و تعرضی لطیف بیان شود که آرایش و رذالت زهد ریایی به حدی است که در
مقایسه با آن، باده خواری نوعی تطهیر و شست و شوی به شمار می رود.
شستن رنگ ریا به آب خرابات یا می، از تعبیرات شایع حافظ است:

بوی پیکرنگی از این نقش نمی آید، خیز
دلق آلوده صوفی، به می ناب بشوی

خدای را به میم شست و شوی خرقة کنید
که من نمی شنوم بوی خیر از این اوضاع

پس معنی بیت اینست که: با آنکه با داشتن خرقة وصله دار (که ناموس طریقت است)،
عیب است که کسی به باده خوری و نوشیدن می گلگون پردازد، اما اعتراض مکن؛ چرا که
رنگ ریایی دلق ملمع (یا همان خرقة سالوس) را فقط با باده گلگون می توان شست و زایل
کرد.

بیت ششم:

خنده و گریه عشاق ز جایی دگر است
می سرایم به شب و وقت سحر می مویم

مویدن: گریه و زاری کردن/ راز و نیاز همراه با گریه و ناله

نباید غم و شادی عارف را با غم و شادی دیگران مقایسه کرد؛ هرچند در ظاهر
شبیهند، ولی در باطن متفاوتند و تفاوت آنها در اینست که غم و شادی عارف، همچون خنده و
گریه مردم عادی وابسته به عوامل خارجی و نفسانی نیست بلکه به گفته حافظ از جایی
دیگر، یعنی از عالم غیب، نشأت می گیرد.

گریه و خنده عاشق(خود حافظ) از گونه گریه و خنده مردم دیگر نیست؛ این گریه و خنده نه از امور دنیوی، که ناشی از قبض و بسط است.

قبض و بسط از حالات اجتناب ناپذیر سلوک عاشقان است. این دو حالت کاملاً با یکدیگر در تضادند. عارف در بسط، شادمان، امیدوار، مغرور و سرافراز و نیرومند است. اما در قبض، مایوس و غمگین و بیچاره و ضعیف و ناتوان است.

هیچ عاشقی نیست که تنها با یکی از این دو، طرف باشد. اگرچه در برخی از سالکان، ظهور بسط از قبض بیشتر است و در آنان اوصاف و احوال بسط غلبه دارد و ایشان غالباً شادمان و امیدوارند و «خراباتی» نامیده می شوند.

در گروهی دیگر که به «مناجاتی» معروفند، قبض غلبه دارد؛ یعنی آثار و احوال قبض در آنان بیشتر است. این گروه غالب اوقات خود را با غم و اندوه و ترس و نگرانی سپری می کنند. البته سالک متعادل باید هر دو را با هم داشته باشد. زیرا قبض و بسط و خوف و رجا همانند 2 بال پروازند که نباید تنها باشند؛ ظاهراً حافظ از گروه اول بوده است.

ضمناً لازمست یادآوری شود که مصراع نخست این بیت که خنده و گریه عشاق را به جایی دیگر نسبت می دهد، اشاره دارد به آیه 43 سوره نجم: «و انه هو اضحك و ابكي» (اوست خدایی که می خنداند و می گریاند).

و مصراع دوم به نمونه ها اشاره دارد: عیش و طرب شبانه و گریه و ناله سحرگاه، مثالی برای خنده و گریه ایست که از اختیار بیرون است و منشا غیبی دارد.

بیت هفتم:

حافظم گفت که خاک در میخانه میوی
گو مکن عیب که من مشک ختن می بویم

میخانه: در شعر حافظ، به کرات و به تواتر به کار رفته است و نهادی است در برابر خانقاه، صومعه، مدرسه و مسجد. اسامی دیگر آن میکده، خمخانه، دیر مغان و خرابات است. حافظ، نهاد اساطیری میخانه یا خرابات را در برابر نهادهای شریعت و طریقت و علم و آموزش رسمی علم کرده است. ابیات زیر برخی نمونه های این معناست:

در خانقه ننگد اسرار عشقبازی
جام می مغانه هم با مغان توان زد

در میخانه ام بگشا که هیچ از خانقه نگشود
گرت باور بود و نه سخن این بود و ما گفتیم

از قیل و قال مدرسه حالی دلم گرفت
یک چند نیز خدمت معشوق و می، کنم

طاق و رواق مدرسه و قال و قیل علم
در راه جام و ساقی مه رو نهاده ایم

مشك ختن: در اینجا رمزي است از امید
در این بیت، حافظ، خاکِ در میخانه را ارج می نهد؛ همچنانکه در جایی دیگر نیز می
گوید:

گر چنین جلوه کند مغیچه باده فروش
خاکروب در میخانه کنم مژگانم

و بیان می دارد که به امیدی (امید بوی خوش) به خاک بوسی آستان می‌کده برآمده
است.

مصطفیٰ علیزاده

Mo_alizadeh26@yahoo.com

منابع مورد استفاده:

حافظ نامه، بهالدین خرمشاهی
آب طربناک، دکتر یحیی یثربی
شرح اشارات حافظ، علی اکبر رزّاز
شرح غزلیات حافظ، بهروز ثروتیان

وبلاگ خمر کهن

[Http://rendaan.persianblog.ir](http://rendaan.persianblog.ir)